

بسم الله الرحمن الرحيم

چهارشنبه ۹۷/۱/۲۹ (جلسه ۳۳۹)

کلام در این ادله ای بود که بر وجوب مقدمه اقامه کرده بودند. یکی از این ادله این بود که محقق صدر در این توضیح کلام محقق خراسانی این جمله را داشت که وجدان حاکم است که هر کس اراده می کند فعلی را مقدماتش را هم اراده می کند بعد یک کبرای کلی ادعا کرد که اون کبرای کلی این بود که اصلا ما ملازمه و استنباط را ما راهی عقلا برای اثباتش نداریم در هیچ جا نه در ما نحن فیه فقط بلکه در هیچ جا. و الواقع ان تشخیص الاستنباط و التلازم بین شیء و آخر لا يمكن ان يكون بالبراهين او المصادرات العقلية و انما يكون عن طريق الاستقرا و الملاحظه فانه لولا ملاحظه احراق النار بالتجربه خارجا لم يكن يعرف كونها علة له . یعنی اگر مثلا در ریاضیات میگویند که مثلث اگر یک زاویه اش قائمه باشد قطعاً زاویه دیگر بایستی نود درجه یا کمتر از 90 درجه باشد بیش از 90 درجه نمیتواند باشد. این به برهان ثابت نمیشود. شاید ظاهر عبارت ایشان این باشد که ما اصلا رابطه بین علت و معلول را به برهان نمیتوانیم ثابت کنیم و اینکه مثلا اگر این کل باشد قطعا اعظم از جزء است این هم به برهان ثابت نمیشود به تجربه ثابت می شود حالا این عبارت ایشان نمیدانم مقصودش چیه مثلا حالا یک وقت هست که به برهان ثابت می شود و لکن به بدیهیات و وجدانیات می خورد که آن ها مدرکات عقل است، ولی عقل نظری برهانی نیست این که همه چی فقط از طریق استقرا قابل اثبات است، ملازمه و استنباط از غیر طریق استقرا قابل اثبات نیست این اتفاقا خود همین یک ملازمه است ، این ملازمه آقای صدر شما از کجا ثابت می کنید. خود همین ادعای شما یک ملازمه است که لوکان بین شیئین استنباط و تلازم فلا يمكن الاستدلال عليه الا بالاستقراء و التجربة. خب خود همین چی؟ به استقرا ثابت کردی؟ خود همین اول کلام است مخصوصا شما حالا یک وقت کسی مثل ما مثل همه فلاسفه ، بزرگان ، فقها ، اصولیین، میگویند ملازمه واقعیتی ندارد. این فقط درک و حکم عقل است ولی شما که میگوی ملازمه در عالم واقع هست خب شاید یک ملازمه هایی در عالم واقع باشد که اونا به تجربه و استقرا ثابت نشه ، استدلال هم که نیابردی شما فقط یک ادعایی کردی یک مثال هم زدی ، خب خود همین ادعا است ، دلیل می خواد، مضافا به اینکه عرض کردیم این حرف قطعا نا تمام است و تالی فاسدهای زیادی دارد که حالا من صلاح نمیدانم اشاره کنم، یک ادعایی است بدون برهان، و خلاف به مسلک شما باز بدتر، حالا یک کسی میگه ملازمه همینیایی است که عقل ما درک می کند. عقل ما هر چی درک می کند به همین تجربه و استقرا و ... این نمیدانم این جمله چیه؟ اینکه دیروز آقای علم الهدی میگفت ایشان مطلقا قائل نیست ، ایشان در خصوص ملازمه و ... قائل است ، نه، عبارت ایشان این است انّ تشخیص الاستنباط و التلازم بین شیء و آخر لا يمكن ان يكون بالبراهين او المصادرات العقلية و انما يكون عن طريق الاستقرا و الملاحظه. این را مطلقا بیشتر از مطلق، چون انما از ادات حصر است، یعنی چیز وضعی است، اطلاق هم نیست انما يكون من طريق الاستقرا و الملاحظه . استدلال که بخواد بکند فقط به همین نار: فانه لولا ملاحظه احراق النار بالتجربه خارجا لم يعرف كونها علة له. دیگه هیچ چیزی هم نیابرده که این ... اگر هم بر فرض محال این حرف ایشان درست باشد ، خب یک ادعایی است ، در مقابل کسی هم ادعا می کند که نه؛ ما داریم نقض هم می کنیم.

خب این یک نکته بود که دیروز عرض کردیم منتها خواستم این عبارت را عرض کنم که ایشان مدعاش مطلق است.

نکته دیگر استدلالهایی بود که ، خب یکی احاله به وجدان بود. ولی ما این را دیروز عرض کردیم که اینی که شما می گید شوق به ذی المقدمه ملازم است با شوق با مقدمه و اراده ذی المقدمه ملازم است با اراده مقدمه ، اراده به ذی المقدمه ملازم است با اراده مقدمه این را که قبول داریم ولی شوق به ذی المقدمه ملازم است با شوق به مقدمه این حرف غلطی است. چون در جاهایی که مقدمه محرمه و اهم است یا مساوی هست، شوق به ذی المقدمه هست ولی شوق به مقدمه ندارد اینی هم که ثمره را در مقدمه واجب بردید به شوق، گفتیم اصلا این ثمره تزامم و تعارض غلط است، هیچ تعارضی نیست، ما قائل بشیم مقدمه واجب ، واجب است یا نه بین حرام و این وجوب غیری هیچ تلازمی نیست، و بر فرض هم به

قول محقق خوبی اگر ملازمه باشد، شوق، ملازمه است بین مقدمه موصله و بین ذی المقدمه نه هر مقدمه ای ولو موصله نباشد، قطعاً شوق ندارد و قطعاً اراده ای ندارد، حالا ممکنه این در کلام محقق صدر مطوی باشد، مهم نیست.

آن نکته ای که دیروز اشاره کردم و گفتم صد در صد به محقق صدر نسبت نمیدهم ولی نود درصد از آقای صدر است که همان صد در صد مال آقای صدر است این بود که برهانی که محقق نایینی در اجود ذکر کرده که این برهان دو مقدمه دارد یک صغرا و یک کبرا. صغراش این است که هر وقت کسی اراده کند تکویناً یک فعلی را، اراده می کند مقدمه اش را، در اراده تکوینی قطعاً اراده ذی المقدمه مستتبع اراده مقدمه است. کبراش هم این است وزان اراده تکوینی وزان اراده تشریحی است فقط یک فرق دارد و آن اینکه در اراده تکوینی اراده به فعل مرید تعلق می گیرد ولی در اراده تشریحی، اراده به فعل غیر تعلق می گیرد.

این خلاصه فرمایش محقق نایینی است که اقا ضیا و دیگران هم دارند. محقق صدر کبرا را قبول کرده که وزان اراده تشریحی وزان اراده تکوینی است اما صغرا را اشکال کرده، چون برای صغرا دو استدلال ذکر می کند میفرماید صغرا اتمامش به احد البیانین است:

یک بیانش این است که انسان بالوجدان میبیند که هر کس اراده ذی المقدمه می کند، و ذی المقدمه را میاره قطعاً مقدمه هم صادر میشه، خب این یک مقدمه باز، از این طرف هم فعل ارادی لا یصدر الا عن اراده، کسی که اراده می کند بره گوشت بخره آیا می ره به مغازه یا نمیره، این رفتن به مغازه که مقدمه است از مرید صادر شده این لا یصدر الا عن اراده، پس قطعاً معلوم میشه که مقدمه را هم اراده کرده، چون اگر اراده نمی کرد این فعل صادر نمی شد. این یک بیان.

این بیان را ایشان اشکال می کند. میگه کسی که منکر ملازمه هست میگه نفس اراده ذی المقدمه قطعاً یکفیه لصدور ذی المقدمه و صدور المقدمه اما غیر از اراده ذی المقدمه، اراده دیگری به مقدمه باید تعلق گرفته باشد و گرنه آن مقدمه لا یصدر، نه این ادعا است، کسی که منکر ملازمه است، میگه همان اراده ذی المقدمه کافی است، برهانی نداریم. این اشکال ایشان درست است، درست است یعنی این استدلال نیست، چون یک وقت هست میگه بالوجدان مقدمه اش را هم اراده می کند، خب بله؛ ولی یک وقت هست نه؛ ما قبول نداریم که بالوجدان مقدمه اش را اراده می کند، شما به وجدان نمیخواهی تمسک کنی شما می خواهی برهان بیاری میگویی آیا کسی که ذی المقدمه را انجام میدهد مقدمه از او صادر میشه یا نه؟ صادر می شود. پس قطعاً این کاشف از این است که به برهان آنی که اراده تعلق گرفته.

خب این ادعا است. یک وقت هست میخواهی بگی وجدانی است. خب اینکه شد همان وجدان. یک وقت هست می خواهی برای کسی که منکر وجدان است میخواهی استدلال بکنی این ادعا است چون طرف می گوید همان اراده ذی المقدمه ما را به وجود و صدور مقدمه هم منتهی می کند اینکه باید مقدمه یک اراده جداگانه ای از ذی المقدمه به او تعلق گرفته باشد تا صادر بشود این اول کلام است و این مدعا است.

ش. ادعا این است که صادر شده که ... یعنی فعل ارادی است. یعنی ادم می داند که مقدمه اش اجباری نیست.

ا. کسی نگفته اجباری است. ارادی است ولی اراده مستقله یا از اراده ذی المقدمه.

ش. یعنی الان کسی ذی المقدمه را بخواد ...

ا. بله مسلماً مقدمه را به اراده آورده ولی به همان اراده ذی المقدمه یا اراده مستقل برای مقدمه تعلق گرفته.

ش. ممکنه یک اراده ای تعلق گرفته به ذی المقدمه ولی به مقدمه که برسد دست بر دارد.

۱. نه. وقتی ذی المقدمه از او صادر می شود عرض کردم. وقتی ذی المقدمه صادر میشود، قطعاً مقدمه هم صادر میشود، وقتی مقدمه صادر شد پس معلوم میشود این مقدمه به اراده تعلق گرفته.

ش....

۱. اراده ذی المقدمه که غیر از اراده مقدمه است. اگر اون است که پس مقدمه اراده ندارد چون اراده ذی المقدمه که اراده مقدمه نیست. اینا را زور نزنید اشکال کنید چون اگر جای اشکال داشت خلاصه از بلوار امین دیشب اشکال در میامد.

بیان دوم این است که ایشان حرفش این است که کسی که اراده می کند ذی المقدمه را از عبد، آیا این حفظ می کند این

مرامش را یا حفظ نمی کند، من اراد شیئاً.. اراده تکوینی را می فرماید ، من اراد شیئاً بالارادة التکوینیة سوف يتصدى

الی حفظه من ناحیه مقدمه کسی که اراده می کند یک شی ای را به اراده تکوینی بیاره قطعاً متصدی می شود که از ناحیه مقدمه هم حفظ کند چون اگر از ناحیه مقدمه حفظ نکند این فعل موجود نمی شود، فمن اراد شرب الماء سوف

یتصدى الی حفظ مقدمه التی هی اعداده مثلاً خب این مقدماتی که آمده می کند کسی که میخواد شرب ماء کند، آب را

میاره ، بلند می کند، یا سرش را پایین می آورد که بخورد، خب اگر قرار باشد بگی به مقدمه اراده تعلق نگرفته، خب لازمه اش این است که مقدمه اش را حفظ نکرده، پس مقدمه را قطعاً اراده کرده.

به این دلیل ثانی اشکالش این است که بله؛ کسی که اراده می کند فعلی را از غیر قطعاً باید حفظ کند تحققش را از ناحیه مقدمه ولی این احتیاجی به اراده جداگانه ندارد. همان جعل وجوب برای ذی المقدمه ، همان اراده ذی المقدمه از عبد ، به علاوه حکم عقل که میگه باید اطاعت کنی خود همان کافی است که تصدی مقدمه حفظ بشود از ناحیه مقدمه. لذا به این تقریب ثانی اشکال می کند: فالجواب علیه أن...

در آن بیان اول اشکال را به خود اراده تکوینی می کند که نه؛ ممکنه این مقدمه که صادر شده در واقع اراده جداگانه نداشته، همان اراده ذی المقدمه این را آورده. در تقریب دوم که میخواد جواب بده از اراده تشریعی شروع میکند حفظ المراد التشریعی من ناحیه مقدمه اگر بخواد مراد تشریعی اش را از ناحیه مقدمه حفظ کند این دو جور ممکنه ، یکی اینکه ایجاب و وجوب گیری جعل کند، یکی هم اینکه کذالك یمكن بنفس ایجاب النفسی خود همان ایجاب نفسی کافی است چون ایجاب نفسی عقل می گه باید امتثال کنی، خب عقل که میگه باید امتثال کنی، امتثالش هم ممکن نیست الا به آوردن مقدمه، دیگه برای چه میخواد مقدمه را جداگانه اراده کند . احتیاجی نیست. خودهمان کافی است. بلکه محقق صدر یک پله پیش را بالاتر می گذارد، میگه اصلاً کجای کاری؟ ایجاب گیری که حفظ مقدمه نمی کند چون ایجاب گیری نه ثواب دارد نه عقاب دارد نه لزوم امتثال دارد مثل این می ماند که شارع بفرماید روزی سه هزار رکعت نماز واجب است همه مردم زدند توی سرشان بعد فرمود هیچ نگران نباشید کسی هم سه هزار رکعت را نخواند چوبش نمیزنم بخواند هم ثواب نمیدهم، میگیم قربانت بشویم خدایا ، پس چرا فرمودی سه هزار رکعت بفرمایید سه میلیون رکعت. اونیه که در واقع گفتیم پشتوانه است ثواب و عقاب است وقتی امر گیری نه ثواب دارد ، نه عقاب دارد، قطعاً حفظش از ناحیه وجوب نفسی میشه ، اراده ذی المقدمه میشه اگر هم یک اراده غیریه ای باشد یک وجوب گیری باشد لقلقه زبان است جعل و اعتبار است و ارزشی ندارد لذا این طور اشکال می کند . غیر از این اشکالها اصل این که وزان اراده تشریعی جناب آقای نایینی وزان اراده تکوینی است کی گفته؟ چون در اراده تشریعی محقق خوینی این طور اشکال کرده که مقصودشما از اراده تشریعی چیه؟ اگر مقصود شما از اراده تشریعی یا شوق و ... که بعد شوق موکد مستتبع عضلات است؟ گفتیم اصلاً در اراده شوق و اینها نیست حتی در اراده تکوینی شوق نیست چه بسا ممکنه یک کاری را انسان اراده تکوینی می کند در عین حال که مبعوضش است مثل این می ماند که به قول مرحوم استاد کسی که پاش عفونت کرده دکتر می گه پاش را باید قطع کنیم میگه من زندگی بی پا را اصلاً نمی خوام ، بذار بمیرم. میگن بابا تکلیف شرعی است. نگه شوق

به بهشت دارد، شوق به بهشت هم ندارد 90 درصد مردم یعنی مومنین تکالیف را برای خوف از عقاب انجام میدهند اگر میخواستند برای شوق به ثواب باشد که مستحبات هم می آوردند. اینکه طرف میبینی مشغول کار است خلاصه میگه اذان شد، میگه واجب که نیست حالا کارمان را انجام بدیم. تا نگاه می کند میبیند خورشید غروب می کند، زود خودش را می اندازد پایین از روی کار یک نمازی در حد وجوب میاره این معلوم میشه از عقاب می ترسد. و گرنه اگر از عقاب نمی ترسید...

شوق موکد مستتبع عضلات اینها واقعا گاهی بعضی از آقایان ادعایی می کنند در بعضی کتابها که اگر کسی ادعا کند که اجتماع نقیضین در خارج ممکن است آبرومند تر است. الان کسی دلش برای حج پرپر می زند، ویزا بهش نمی دهند، مانع که برطرف میشود، می رود میگه شوقم بیشتر شد، نه؛ کجا شوق بیشتر شد؟ یعنی شوق واقعا زیاد شد؟ شوق زیاد می شه، زیاد میشه... موکد... اصلا یک حرفی باید بزند که لا اقل عرف نه، عقل نه، وجدان نه، زمین بیابان قبول کند، اراده شوق موکد مستتبع عضلات یعنی چه؟ میخندند به آدم اصلا. اینها را عوام الناس هم بفهمند به آدم می خندند. این طور نیست که واقعا آن جاهایی که مانع و رادع هست شوق باشد میگن نه؛ شوق موکد مستتبع عضلات به گونه ای که اگر مانع نباشد عمل میکند اینها هم غلط است چون آقای میگه میای بریم مشهد میگه خیلی میلی ندارم، شوقی ندارم، میگه حالا بلیط گرفتم آماده است میریم و برگردیم میگه حالا شما میگه بریم. یک کسی هست که واقعا شوقش هم خیلی زیاد است ولی الان یک مشکلی دارد، خب اونیه که می رود صد در صد شوقش کمتر است اصلا چه بسا شوق ندارد. میگه حالا رفیق ما گفت رفتیم. اصلا این حرف ها چیه که شوق موکد مستتبع عضلات، محرک عضلات، واقعا اینها باید از کتاب ها جمع بشه. چون انصافا آدم تعجب می کند از این حرف.

اگر بگی اراده تشریعی آن اختیار فعل، یعنی اعمال قدرت است که فعل را انجام میدهد، این هم که محال است به فعل عبد تعلق بگیرد. چون اگر به فعل عبد تعلق بگیرد که منجر میشود به جبر. پس قطعا به این معنا که اعمال قدرت کند احد طرفی الفعل او الترك در خارج موجود کند، این هم قطعا نیست، لذا اصلا در احکام و در این تشریعیات، اراده ای نیست تا شما بگی وزان اراده تشریعی، وزان اراده تکوینی است. این اصلا... و بر فرض هم اراده ای باشد، اراده تشریعی هیچ احتیاج ندارد که مقدمه را اراده کند که خود حکم عقل کافی است به خلاف اراده تکوینی، لذا هم کبرا درست نیست و هم صغرا، این دلیل ناتمام است.

دلیل دیگری که برای وجوب مقدمه ذکر کردند این است که دلیلی است که منسوب به اشاعره است، ابوالحسن اشعری، بصری اشعری شاید، ظاهرا باشد که اگر مقدمه واجب نباشد لجاز ترکها خب وقتی ترک مقدمه جایز شد از دو حال خارج نیست:

یا ذی المقدمه واجب نیست، یا ذی المقدمه واجب است. اگر ذی المقدمه واجب نباشد لازم میاید: لصار الواجب المطلق مشروطا واجب مطلق، واجب مشروط بشه که وقتی این واجب می شه که مقدمه واجب باشد، اگر نه: بگی وجوب ذی المقدمه به مطلق خودش باقی است، لجاز ترکها خب لازم میاد امر به غیر مقدور، و امر به محال، چون کسی که مقدمه را نیاره ذی المقدمه را آیا میتواند انجام بدهد؟ قطعا نمیتواند. خب این برهان هم در واقع اوهن من بیت العنکبوت است چون لجاز ترکها یعنی عقلا و شرعا؟ یا شرعا فقط؟ اگر بگی عقلا و شرعا، میگیم نه؛ ما قبول نداریم. اگر بگی شرعا جایز است اون هم ما قبول نداریم. چون اگر مقدمه واجب نبود، ترکش شرعا جایز است این مبتنی است بر اینکه هر واقعه ای در عالم از یکی از احکام خمس خالی نباشد، و این حرف غلط است، شارع ممکنه خیلی از چیزها را حکمی برایش جعل نکند.

عجیب است محقق خراسانی خودش، این کبرا را فرموده که هر واقعه ای در عالم از احد الاحکام الخمسه در مقام انشا خالی نیست، هر فعلی یا وجوب انشایی دارد، یا حرمت انشایی دارد، یا استحباب انشایی دارد، یا اباحه انشایی دارد. نه این طور نیست. فعل متجرا به آقای آخوند! چیه؟ فعل متجرا به هیچی ندارد. نه وجوب دارد، نه حرمت دارد، هیچی

ندارد، این جا هم مقدمه جواز شرعی ندارد، بلکه؛ وجوب ندارد ولی جواز هم ندارد، پس چی دارد؟ هیچی ندارد. شارع برای مقدمه هیچ حکمی جعل نکرده. اکتفا کرده به حکم عقل.

ش. اباحه جعلی است.

ا. نه؛ اباحه جعلی نیست. اباحه، جعل می خواد. و این هم که جعل نشده. ملازمه ای نیست که اگر لولم تجب المقدمه لجاز ترکها این ادعا است.

بعضی به مسلک آخوند اشکال کردند که شما که قبول داری که هر واقعه ای از عالم از احد الاحکام الخمسه خالی نیست.

اشکال ندارد. وروی مسلک آخوند هم جواب میدهیم. بلکه؛ لو لم تجب المقدمه لجاز ترکها شرعا، اصلا اباحه جعل کرده، اباحه انشایی، ولی منافات ندارد یک فعل مباحی به طریان عنوان آخر واجب بشود عقلا، بلکه این مباح است انشائاً، ولی عقلا واجب است، کی گفته که هر فعلی را که شارع اباحه و حلیت برایش جعل کند انشائاً، قطعاً مجاز است عبد ترک کند، کی گفته؟ ممکنه به خاطر طریان یک عنوانی عقل حکم به وجوبش کند. یا عقل حکم به حرمتش کند.

پس ما به یک معنا ملازمه را قبول نداریم، مقدم باطل است. لو لم تجب المقدمه لجاز ترکها اگر مقصود این است که اگر مقدمه واجب نباشد لجاز ترکها عقلا و شرعا فعلا، ما این را قبول نداریم، ممکنه مقدمه واجب نباشد، مقدمه اصلا جایز هم نباشد، واقعه از احد الاحکام الخمسه خالی باشد. لو فرض که مقدمه جایز باشد شرعا، جواز انشایی است. جواز انشایی اباحه منافات ندارد که یک عنوانی طاری بشود که عقل آن را واجب بداند. اگر بگی نه؛ نفس اینکه لجاز شرعا قطعاً منجر میشه به این که یا باید واجب مطلق بشود مشروط یا امریه ما لا یطاق میشه. این را جوابش را عرض کردیم نه، این در صورتی است که هر چیزی که جایز باشد ترکش شرعا، انشائاً، اباحه انشاییه شرعیه داشته باشد، این مطلقاً جایز باشد عقلا ترکش، اما اگر گفتیم نه؛ عقل آن مباحی را اجازه میدهد ترکش را که یک عنوان دیگری را که عقل با توجه به آن عنوان حکم به لابدیت می کند طاری نشه اما اگر عنوانی بیاد که با آن عنوان حکم به وجوب عقلی و لابدیت عقلیه می کند، عقل می گه در عین حال قبول دارم که شارع اباحه انشایی دارد، ولی این اباحه انشایی موجب نمیشود که من قائل بشوم به جواز ترکش، لذا این برهان اشاعره هم که منسوب به ابوالحسن بصری اشعری است این هم نا تمام است.

فتلخص مما ذکرنا کسی بخواد اقامه برهان کند بر وجوب مقدمه شرعا این خیلی خیلی باید موونه بگذارد، و لو همه بزرگان تا 50 سال پیش میگفتند، البته بعضی ادعا کردند که این وجوب مقدمه از متاخرین در آمد، متقدمین قائل به وجوب مقدمه نبودند، حالا اگر این حرف درست باشد که چه بهتر، که وجوب مقدمه از متاخرین در آمده، متاخرین از زمان علامه را میگن. اگر مقصود، نه، از متقدمین هم باشد، متاخرین هم باشد، این هم درست نیست چون ممکنه بر فرض در کلمات متقدمین هم باشد که واجب است، مقصود آنها وجوب عقلی باشد، چرا، ما نمیگیم وجوب مقدمه عقلا محال است، این را نمیگیم، ما میگیم وجوب مقدمه عقلا ممکن است شرعا، ولی کسی بخواد دلیل بیاره به برهان عقلی که عقل کاشف است، ملازمه می بیند که اگر ذی المقدمه واجب باشد، مقدمه هم واجب است، این حرف خیلی پرت است از واقعه دلیلی بر وجوب مقدمه نداریم، یک دو سه تا کلمه دیگر از بحث مقدمه واجب باقی مانده، و مقدمه مباح و مستحب و مکروه و حرام که اینها ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.